

# معاد جسمانی در قرآن و آراء مفسران

محمد مهدی معرفت

## چکیده

معاد جسمانی از مباحث عمده اعتقادی است که اندیشه متکلمان اسلامی را به بحث و تحقیق پیرامون آن فرا می‌خواند.

برخی آن را ضروری دین می‌خوانند و برای آن به براهین متعددی استناد می‌جویند. و همین گروه در اینکه کدام بدن در قیامت کبری عود می‌کند، راههای مختلفی را طی نموده‌اند. در این مقاله آیات قرآنی مورد بررسی قرار گرفته و به چهار گروه تقسیم شده‌اند سپس برداشتهای مفسران مورد نقد قرار گرفته و شباهت مختلف مطرح گشته است. در همین ارتباط، شبهه آکل و مأكول به تفصیل طرح شده است.

**کلید واژه‌ها:** تفسیر، قرآن، اصول عقائد، معاد، معاد جسمانی.

یکی از اصول ضروریه دین و مذهب، و صریح قطعی آیات قرآن کریم، معاد جسمانی است، که انسانها در روز رستاخیز با بدنهایی جسمانی محشور می‌گردند.

خواجه نصیرالدین در تجرید الاعتقاد گوید:

«انه ای المعاد الجسمانی - معلوم بالضرورة من الدین، والقرآن دلّ علیه فی آیات کثیره بالنص، مع انه ممکن فیجب المصیر الیه... و انما کان ممکناً، لان المراد من الاعادة جمع الاجزاء المتفرقة، و ذلک جائز بالضرورة...»<sup>۱</sup>

پیدا است که معاد جسمانی از ضروریات دین به شمار می‌رود. قرآن نیز صریحاً بر آن دلالت دارد. علاوه بر اینکه امری ممکن است پس باید آن را پذیرفت. و امکان آن از آن جهت است که مقصود، گردآوری اجزاء متفرقه است که امری ممکن به شمار می‌رود.

معاد جسمانی در قرآن و آراء مفسران  
۱۰  
تألیف: محمد مهدی معرفت

دلیل آن را چنین آورده‌اند که:

انسان با همین بدن رنج طاعت را کشیده پس باید با همین بدن لذت ثواب را ببرد. و نیز انسان با همین بدن لذت معصیت را چشیده، لذا باید با همین بدن رنج عقوبت را بکشد. به علاوه مخبر صادق بدان خبر داده است، و چون امری ممکن است، باید پذیرفت.

علامه مجلسی در این زمینه می‌فرماید: معاد جسمانی از مسائلی است که همه اصحاب ادیان بر آن اتفاق نظر دارند و از ضروریات دین محسوب می‌گردد، منکران آن از زمره مسلمین بیرونند. آیات کریمه بر آن صراحت دارد و قابل تأویل نیست. و اخبار وارده نیز متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

در قرآن آیات بسیاری بر این مطلب دلالت دارد، که نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

۱- «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه. قال: من یحیی العظام و هی رمیم. قل یحییها الذی انشأها

اول مرّة و هو بکل خلق علیم.»<sup>۳</sup>

برای ما مثلی زده ولی آفرینش خود را فراموش کرده، و گفته: چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟! بگو همان کس که آن را نخستین بار به وجود آورده، آن را از نو احیاء و زنده می‌گرداند. و او به هرگونه آفرینشی آگاه است.

۲- «و قالوا اذا کنا عظاماً و رفاتاً ائنا لمبعوثون خلقاً جدیداً. قل کونوا حجارة او حديداً. او

خلقاً مما یکبر فی صدورکم. فسیقولون من یعیدنا؟ قل الذی فطرکم اول مرّة.»<sup>۴</sup>

گفتند: آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و پراکنده شویم، دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم داشت؟! بگو: شما سنگ باشید یا آهن یا هر موجودی که در نظر شما سخت و دشوارتر است. آنها می‌گویند: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟! بگو: آن کس که شما را در اولین بار ایجاد نمود!

۳- «و قالوا اذا کنا عظاماً و رفاتاً ائنا لمبعوثون خلقاً جدیداً. او لم یروا ان الله الذی خلق

السموات و الارض قادر علی ان یخلق مثلهم.»<sup>۵</sup>

گفتند: هرگاه ما استخوان و پوسیده شدیم، آیا بار دیگر در آفرینشی تازه برانگیخته خواهیم

شد؟! آیا نمی دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مانند آنها را بیافریند!

۴- «أیحسب الانسان أن لن نجعم عظامه. بلی قادرین علی أن نسوی بنانه.»<sup>۶</sup>

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نخواهیم آورد؟! آری قادریم که حتی سرانگشتان او را بسازیم.

۵- «و أن الساعة آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور.»<sup>۷</sup>

و اینکه رستاخیز آمدنی است شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزد.

۶- «و نفخ فی الصور فاذا هم من الأجدات الی ربهم ینسلون.»<sup>۸</sup>

در صور دمیده می شود ناگهان از گورها به سوی پروردگارشان می شتابند.

۷- «قالوا یا ولینا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون.»<sup>۹</sup>

می گویند: وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان وعده خداوند رحمان است و فرستادگان او راست گفتند.

۸- «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری.»<sup>۱۰</sup>

(شما را از زمین آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و دگر باره از آن بیرون می آوریم)

۹- «والله انبتکم من الارض نباتاً، ثم یعیدکم فیها، ثم یرجکم اخرجاً.»<sup>۱۱</sup>

خداوند شما را از زمین رویانید. سپس در آن باز می گرداند، آنگاه از آن بیرون می آورد.

۱۰- «قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون.»<sup>۱۲</sup>

گفت: در زمین زندگی کرده و در آن می میرید و از آن خارج می گردید.

۱۱- «والله الذی ارسل الریاح فتثیر سبحاً فسقناه الی بلد مّیت فاحینا به الارض بعد موتها

کذلک النشور.»<sup>۱۳</sup>

خداوند بادها را فرستاد تا ابرهایی را برانگیزد، سپس ابرها را به سوی زمینهای مرده راندیم و

به وسیله آن زمین را پس از مرگ زنده کردیم و روز رستاخیز همین گونه است.

۱۲- «و احینا به بلدة مّیتاً کذلک الخروج.»<sup>۱۴</sup>

به وسیله باران سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم. بیرون شدن در روز قیامت نیز چنین است.

این آیات به چهار گروه دسته‌بندی می‌شوند:

۱- گروه اول آیاتی هستند که از زبان منکران معاد نقل می‌کنند: چگونه وقتی ما خاک شدیم یا به صورت استخوانهای پوسیده در آمدیم، دوباره مجدداً زنده می‌گردیم. خداوند با صراحت این مطلب را بازگو می‌کند که خدا قادر بر این کار است و می‌تواند همین استخوانهای و از هم پاشیده را دوباره به هم پیوند داده از نو حیات و زندگی ببخشد. (آیات شماره ۱ تا ۴)

۲- گروه دوم آیاتی است که می‌گوید انسانها در قیامت از قبرها برمی‌خیزند، و روشن است که قبرها جایگاه بدنهای جسمانی است. و این تعبیر خود گواه دیگری است بر معاد جسمانی. که با تعابیر «قبور» و «اجداث» و «مرقد» آمده است. (آیات شماره ۵ تا ۷)

۳- گروه سوم آیاتی است که می‌گوید: انسان از خاک آفریده شده، و به خاک برگردانده می‌شود، باز هم از خاک برانگیخته می‌شود. به خوبی روشن است که آنچه از خاک برمی‌خیزد همان بدن عنصری جسمانی است. (آیات شماره ۸ تا ۱۰)

۴- گروه چهارم آیاتی است که بازگشت انسان را به حیات مجدد، به حیات زمین پس از مرگ تشبیه نموده. و این تشبیه دلالت دارد که بازگشت انسان همچون حیات زمین، یک پدیده مادی و عنصری است که مربوط به جسم انسانی می‌باشد. (آیات شماره ۱۱ و ۱۲)

در مسئله حشر انسان، دو مطلب مطرح است: اولاً انسان شخصاً برانگیخته می‌شود، به طوری که انسان در آخرت همان انسان در دنیا است. و این صریح آیات و روایات است، و اعاده شخصیت لازمه محاسبه و مجازات خواهد بود، زیرا کسی به جای دیگری مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و شخصیت با مردن تغییری نکرده، جز آنکه کالبدی که در آن بوده رها ساخته است. این مطلب از آیات قرآن قابل استفاده است.

«و قالوا أذا ضللتنا فی الارض أأنّا لفی خلق جدید. بل هم بلقاء ربهم کافرون. قل یتوفاکم

ملک الموت الذی وکل بکم» ۱۵

گویند: هرگاه در پهنای زمین گم شدیم آیا دگر بار آفرینشی تازه خواهیم یافت. بگو: فرشته مرگ که بر شما گمارده شده، جان شما را می‌ستاند.

در این آیه، این گمان را که حقیقت انسان همین کالبد است، تخطئه کرده و آن را باطل شمرده است.

آری انسان شخصاً، و بدون هیچ تغییری در پیشگاه پروردگار حضور یافته، مورد محاسبه ثواب و عقاب قرار می‌گیرد.

مطلب دوم، آیا بدن (کالبدی که هنگام مرگ رها شده) عیناً باز می‌گردد؟

بر این عقیده‌اند که جسد، همان‌گونه که رها شده دوباره باز می‌گردد، و در روز رستاخیز عین بدن (کالبد) رها شده اعاده می‌شود، این ادعا طبق ظواهر آیات و روایات است.

ظاهر گروه اول همین است: که استخوانهای پوسیده شده دوباره احیا می‌گردد:

«قال: من یحیی العظام و هی رمیم. قل یحییها الذی انشأها اول مرّة و هو بکل خلق

علیم»<sup>۱۶</sup>

و همچنین گروه دوم که می‌گوید: انسانها در قیامت از گور برمی‌خیزند... زیرا قبر جایگاه بدن دفن شده است.

گروه سوم و چهارم نیز بر این مطلب دلالت دارد: انسان از خاک آفریده شده و به خاک برگردانده می‌شود و سپس از خاک برمی‌خیزد. یا آنکه بازگشت انسانها را در روز قیامت به حیات مجدد زمین تشبیه کرده که همه این آیات بر تجدید جسد از هم پاشیده شده دلالت دارند.

این برداشت با دو اشکال عمده روبه‌رو است:

اولاً: چه ضرورت دارد که بدن رها شده باز گردد؟

در جواب می‌گویند: چون رنج طاعت و لذت معصیت را همین بدن برده، باید ثواب و عقاب را نیز بچشد. ولی بدن که معصیت یا طاعت با آن انجام شده، مکرراً تبدیل گردیده و عوض شده است، زیرا هر هفت سال تمامی سلولهای بدن کاملاً عوض می‌شود، و جای

خود را به سلولهای تازه واگذار می‌کند. لذا طبق این استدلال باید بدنهای متعدد یک انسان که در دوران زندگی عوض شده، باز گردند تا عقوبت یا مَثُوبت را بچشند، و نباید بدنی که لذت معصیت را نبرده به جای بدن دیگر عقوبت شود.

خلاصه: امروزه ثابت گردیده که جسم انسان در تغییر و تبدیل است، تدریجاً ذراتی از میان می‌روند و ذرات دیگری جانشین آنها می‌گردند، و بعد از حدود هفت سال تمام اجزای بدن عوض شده جای خود را به اجزای جدیدی می‌سپارند، درست مانند استخری که از یک سو به آهستگی آب در آن وارد می‌شود و از سوی دیگر خارج می‌گردد، که پس از مدتی مسلماً تمامی آب استخر عوض شده و پیوسته در حال تغییر و تحوّل است.

علاوه بر این، آنکه لذت معصیت را برده یا رنج طاعت را تحمل نموده، روان است نه کالبد، زیرا این گوش نیست که لذت سماع را می‌برد، بلکه روان است که به وسیله گوش لذت می‌برد و همچنین سایر اعضاء و جوارح انسان وسایلی بیش نیستند و این جان و روان است که این وسائل را به کار گرفته از طریق آنها لذت یا رنج می‌برد. در پاسخ این سؤال گفته‌اند:

این اشکال استبعادی بیش نیست، زیرا مانعی ندارد که بدنها محشور گردند. گرچه حق آن است که آخرین بدن محشور می‌گردد زیرا قرآن می‌گوید: مردگان از قبرها برمی‌خیزند و استخوانهای پوسیده و خاک شده باز می‌گردد. و این به معنای بازگشت آخرین بدن است. گویند: ترجیحی که این بدن دارد آن است که تمامی صفات و ویژگیهای بدنها را در خود حفظ کرده، زیرا اجزایی که جای خود را به اجزای آینده می‌دهند، صفات و ویژگیهای خود را نیز به آنها منتقل می‌سازند، و به این ترتیب آخرین بدن عصاره تمامی اعمال و صفات گذشته انسان است که در خود جای داده است. و اگر چشم واقع‌بینی بنگرد می‌تواند تمامی گذشته‌های یک انسان را در پیشانی آخرین بدن بخواند.<sup>۱۷</sup>

این پاسخ دردی را علاج نمی‌کند، و اصل اشکال همچنان باقی است، زیرا همان‌گونه که تذکر دادیم، این روان است که لذت و آلم را درک می‌کند، و جسد وسیله عمل است،

همان‌گونه که تازیانه لذت ضربت را درک نمی‌کند، دست هم از سیلی زدن لذت نمی‌برد. علاوه بر این، به فرض که بدن آلم و لذت را درک کند تا مستحق ثواب و عقاب گردد، باز هم عقوبت آخرین بدن - که مجمع صفات بدن‌ها گذشته است - قابل توجه نیست، زیرا این بدن گناهی نکرده تا عقوبت آن را بچشد، و عقوبت بدنی بجای بدنی دیگر معقول نیست، و صرف آنکه تمام ویژگیها و خصوصیات بدن‌های گذشته را فرا گرفته، گناه مستوجب عقوبتی نمی‌باشد.

خلاصه: عقوبت آخرین بدن، وجه معقولی ندارد. و لذا اصل اشکال باقی است.  
۲- دومین اشکال، شبهه آکل و ماکول است که از پیچیده‌ترین مباحث معاد جسمانی به شمار می‌رود.

بدن انسانی از طریق تغذیه ذرات بدنی دیگر را تشکیل می‌دهد. و این عمل ممکن است در طول زمان چندین بار اتفاق بیفتد. و لذا ممکن است که تمامی بدن یک انسان تدریجاً جزء بدن انسان یا انسان‌های دیگر شود. یا فرضاً به طور مستقیم، بدن انسانی جزء بدن انسان دیگری گردد.

حال این سؤال پیش می‌آید که به هنگام بازگشت روح به بدن، این اجزاء جزء کدامین بدن خواهد بود؟ علاوه بر این، ممکن است یکی از این دو نفر انسانی خوب و دیگری انسان بدی باشد، تکلیف این اجزاء چیست؟

در جواب این ایراد قدیمی پاسخ‌های مختلفی گفته شده که معروفترین آنها اعتقاد به (اجزاء اصلیه) است. طرفداران این عقیده می‌گویند: بدن انسان مرکب از دوگونه اجزاء است: اجزاء اصلیه، و اجزاء عارضه.

اجزاء اصلیه همواره ثابت و هرگز در آن زیاده و نقصان روی نمی‌دهد. از همان دوران نطفه بودن و جنین بودن تا دوران تولد و طفولیت و بزرگسالی، یکسان بوده، صرفاً با انضمام اجزاء عارضه حالت تورم و انتفاخ پیدا می‌کند، و با از میان رفتن اجزاء عارضه یا کم و زیاد شدن آن، فروکش می‌کند. تا آنگاه که تمامی اجزاء عارضه پراکنده گردد، بدن به حالت اولیه خود



بازمی‌گردد، و اگر هم خاک شود، آن خاک جزء بدن موجود دیگری نمی‌گردد، و در قیامت همین اجزاء اصلیه پرورش یافته بدن انسان را از نو می‌سازد، و روح به آن ملحق می‌گردد. این نظریه احیاناً با پاره‌ای از روایات سازگاری دارد، از جمله روایتی است که مصدق بن صدقه از عمار بن موسی از امام صادق (ع) نقل کرده، می‌گوید:

«سُئِلَ عَنِ الْمَيِّتِ يُبْلَى جَسَدُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، حَتَّى لَا يَبْقَى لِحْمٍ وَلَا عَظْمٍ، إِلَّا طَيِّبَتْهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا، فَانْتَهَى لِاتِّبَلَى، تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۱۸</sup>

از حضرت پرسیده شد: آیا میت تمامی بدنش می‌پوسد؟ فرمود: آری، تا جایی که گوشت و استخوانی برای او باقی نمی‌ماند، مگر همان «طینت» (خاکی) که در آغاز از آن آفریده شده، نمی‌پوسد و در قبر به صورت «مدور» (گرد) باقی می‌ماند، تا بار دیگر از آن آفریده شود، همان‌گونه که در آغاز آفریده شد.

عبارت «مستدیره» در نسخه کافی آمده و از آن جهت مدور خواهد بود که اجسام بسیطه در صورت آزاد بودن حالت تدویر به خود می‌گیرند، زیرا طبیعی‌ترین اشکال هندسی، که تحت تأثیر خارجی قرار نگیرند، شکل کره است.

ولی در برخی از نسخه‌های کتاب «من لایحضره الفقیه» به جای «مستدیره» «مستدیمه» آمده به معنای تداوم و همیشه بودن است.

علامه مجلسی گوید: طبق این نسخه، طینت همواره باقی می‌ماند، و در تمامی حالات اصالت خویش را حفظ کرده تغییری در آن حاصل نمی‌گردد، تا بار دیگر بدنی نو از آن آفریده شود.<sup>۱۹</sup>

در روایت دیگر از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) درباره داستان گاو بنی اسرائیل آمده است:

«ثُمَّ ذَبَحُوهَا وَ اخَذُوا قِطْعَةً، وَ هِيَ عَجَبُ الذَّنْبِ الَّذِي مِنْهُ خُلِقَ ابْنُ آدَمَ، وَ عَلَيْهِ يَرْكَبُ إِذَا أُعِيدَ خَلْقًا جَدِيدًا، فَضَرَبُوهَا بِهَا...»<sup>۲۰</sup>

پس گاو را ذبح نموده، و تکه‌ای از آن را برگرفته - که همان مهره ستون فقرات می‌باشد، همان



چیزی که فرزندان آدم از آن آفریده شده، و به هنگام آفرینش جدید نیز از آن ترکیب یافته و اعاده می‌شوند - و آن را بر مرده زدند...

حدیث اول از نظر سند معتبر، ولی حدیث دوم فاقد سند است، که با پشتوانه حدیث اول اعتبار می‌یابد. علاوه بر این، حدیث «کل ابن آدم یبلی و یأکله التراب الاعجب الذنب منه خلق و فیه یرکب» به طور مستفیض در کتاب صحاح اهل سنت آمده است.<sup>۲۱</sup>

ولی مطالعات علمی امروز، این نظریه را نفی می‌کند، و فرقی میان اجزاء بدن نمی‌گذارد، لذا با مردن، تمامی اجزاء بدن به عناصر اولیه باز می‌گردد، و جسدی که در قبر نهاده می‌شود کاملاً به خاک تبدیل می‌گردد، و طبعاً می‌تواند جزء بدنهای انسانها یا حیوانات شود. و اینکه طرفداران (اجزاء اصلیه) معتقدند آخرین مهره ستون فقرات، که به نام (عُصْعُص) معروف است و عرب آن را (عَجَب الذَّنْب) می‌گویند، جزء اصلی است، و با گذشت زمان از بین نمی‌رود، مطلبی است که مشاهدات حسی و علوم تجربی آن را تأیید نمی‌کند. مثلاً در یک حادثه آتش‌سوزی، ممکن است تمامی بدن به خاکستر تبدیل شود، یا اساساً به کلی نابود گردد، و چیزی از آن باقی نماند، مانند آنکه در اسید ذوب گردد و فانی شود. یعنی فرقی میان اجزاء بدن در این جهت باقی نمی‌گذارد.

لذا دو روایت فوق، از تشابهات است و مفهوم آن برای ما روشن نیست. علامه مجلسی در شرح کافی وجوهی در تأویل این دو حدیث بیان می‌دارد و در نهایت هر دو حدیث را بر وفق نظر خود تفسیر می‌کند و می‌گوید: خداوند دانایانتر است به آنچه گفته‌اند.<sup>۲۲</sup>

صدرالمتألهین شیرازی در اشراق هفتم از مشهد چهارم شواهد الربوبیه در این باره گوید: «هنگامی که روح از بدن عنصری دنیوی مفارقت نمود، تنها یک امر ضعیف الوجودی از بدن همراه نفس باقی می‌ماند که در حدیث از آن به لفظ «عجب الذنب» تعبیر شده است و حکما و فلاسفه در بیان حقیقت آن امر اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند: آن امر عقل هیولانی است. دیگر گفته: هیولای اولی است. سومی گفته: اجزای اصلیه است. ابوحامد غزالی گفته

است: آن امر نفس است که مدار و اساس نشأه آخرت بر وجود آن می‌باشد. ابویزید گفته: آن امر جوهر فردی است از این جهان مادی که باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند و مدار حشر و نشر و نشأه اخروی بر وجود اوست. محیی‌الدین ابن عربی گفته است: آن امر عبارت است از اعیان ثابتة جواهر.

آنگاه صدرالمآلهین گوید: به عقیده ما می‌توان هر یک از این اقوال را به نحوی توجیه نمود. لکن نزد ما برهانی است قاطع که دلالت می‌کند بر بقای «قوة خیالیّه» که مقام و مرتبه آن آخرین درجات و مراتب نشأه دنیوی و نخستین درجات و مراتب نشأه اخروی است. و هنگامی که نفس بدن را رها می‌کند، قوه متخیله را که وسیله ادراک صور جسمانیّه است با خود همراه می‌برد تا بتواند به وسیله آن امور جسمانی را ادراک کند و ذات خویش را نیز با صورت جسمانی که با آن صورت در زمان حیات اشیاء را احساس می‌نمود تخیل کند، همان‌گونه که در عالم خواب بدن شخصی خود را تصور می‌نمود و با آن بدن اشیاء را احساس می‌کرد، با آنکه کلیه قوای جسمانی و آلات و وسایل ادراک همگی در حالت تعطیل و رکود بودند. زیرا برای نفس در حد ذات خود با قطع نظر از بدن و قوا و آلات بدن - نیروی سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه است که به وسیله آنها کلیه محسوسات غایب از این جهان را به نحو جزئی و خصوصیتی که دارند ادراک می‌کند و نفس در آنها تصرف می‌کند و آنها را به کار می‌اندازد و این حواس مکنون در ذات نفس اصل و مبدأ حواس دنیوی موجود در بدن اند جز اینکه حواس دنیوی در مواضع مختلفی از بدن قرار گرفته‌اند، زیرا وجود آنها وجودی مادی و هیولانی است که این بدن حامل آنها است ولی آن حواس مکنون در ذات نفس همگی در موضع واحد و محل واحدی قرار دارند، زیرا حامل آنها و حامل تصورات و ادراکات آنها نفس است.

پس هنگامی که انسان بمیرد و نفس او با کلیه قوای مخصوص به ذات نفس که از آن جمله قوه متصوره است، بدن را رها کرده، در این هنگام ذات خویش را ذاتی جدا از عالم دنیا و نشأه جسمانی تصور می‌کند، و به دستگیری قوه واهمه خویشتن را چنین می‌پندارد که

این همان انسانی است که در قبر مدفون گردیده و بدان گونه و صورت که بوده است از این جهان رخت بر بسته است، و بدن خویش را می یابد که در قبر مدفون گردیده، بدان گونه که کلیه آلام و رنجهای جسمانی را که به عنوان عقوبت و کیفر اعمال به او رسیده است درک می کند، همان گونه در شریعت اسلام و سایر شرایع وارد شده است، و این همان عذاب قبر است که صاحب شریعت خبر داده است. و اگر اهل سعادت باشد ذات خویش را بدان صورتی که مطلوب و ملایم با طبع اوست تصور می کند و اموری را که به عنوان ثواب و پاداش به او وعده داده شده است مشاهده می کند و به آنها نایل می گردد و این همان ثواب قبر است که صاحب شریعت وعده داده است، همان گونه که پیغمبر اکرم (ص) فرموده:

«القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة النيران».

و می افزاید: و مبدا تصور کنی که اموری را که انسان پس از مرگ مشاهده می کند اموری است موهوم که در خارج وجود ندارد، بلکه امور مربوط به آخرت در وجود، اقوی و اتم از محسوسات دنیوی اند و در تحصیل و تجوهر نیز اؤکد و اشد از آنها می باشند، زیرا صور محسوسات در هیولی - که پست ترین موضوعات است - تحقق یافته اند. ولی صور اخروی یا به کلی مجرد از محل و موضوع اند و یا قائم به نفس و مجرد از ماده و محل جسمانی اند، و از لحاظ شرف و خست هیچ نسبتی مابین دو موضوع (یعنی هیولی و نفس) وجود ندارد و به هیچ وجه قابل مقایسه نیستند. و علی هذا هیچ نسبتی از لحاظ قوت و ضعف مابین صورت قائم به هیولی و صورت قائم به نفس نیست با آنکه هر دو صورت نفس را ادراک می کنند با این تفاوت که یکی به واسطه آلات جسمانی و دیگری به نفس ذات خویش.<sup>۳۳</sup>

آنچه از سخنان این بزرگان و برداشت آنان از حدیث یاد شده به دست می آید، آن است که از این بدن عنصری چیزی باقی نمی ماند، و اگر باشد یک امر غیرمادی و غیرعنصری است که بگونه کنایه در حدیث یاد آور شده است. و خلاصه: بدن اخروی غیر از بدن دنیوی است و با همین شیوه، شبهه «آکل و ماکول» را پاسخ داده اند، چنانچه خواهیم گفت.

در پاسخ شبهه (آکل و ماکول) باید گفت: اساساً لزومی ندارد، همان اجزاء سابق بدن

بازگردد، زیرا شخصیت انسان به روان او است نه به کالبد، و روح به هر بدن که تعلق گیرد، همان انسان نخست خواهد بود، لذا دگرگونیهای جسم در طول زندگی انسان و عوض شدن کلیه اجزاء بدن و جانشین شدن اجزای دیگر، هرگز به وحدت و شخصیت انسان زیان نمی‌رساند.

پس همان‌گونه که در این جهان در هر چند مدت بدنی نو برای انسان به وجود می‌آید، و هر هفت سال یک بار در کالبدی تازه، تشخیص پیدا می‌کند، و همه این بدن‌ها از عناصر اوکیه به وجود آمده، مانعی ندارد که خداوند کالبدی دیگر همانند کالبد دنیوی بیافریند، و روح به آن تعلق گیرد، و برای حشر در روز قیامت آماده گردد.

ظاهر برخی آیات نیز همین است:

۱- «و بدأ خلق الانسان من طین. ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین.»<sup>۲۴</sup>

آفرینش انسان را از گل آغاز نمود، سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی مقدار قرار داد.

۲- «یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه.»<sup>۲۵</sup>

ای مردم اگر در قیامت شک دارید، پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم سپس از نطفه...

۳- «کما بدأنا اول خلق نعیده.»<sup>۲۶</sup>

همان‌گونه که ابتداء آفرینش را آغاز نمودیم، آن را باز می‌گردانیم.

۴- «أفعبینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید.»<sup>۲۷</sup>

آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم؟! ولی آنها در آفرینش جدید تردید دارند.

۵- «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری.»<sup>۲۸</sup>

از زمین شما را آفریدیم، و در آن باز می‌گردانیم، و بار دیگر از آن بیرون‌تان می‌آوریم. در این آیات همانند آنها در قرآن بسیار است - سخن از آفرینش جدید انسان است که همانند آفرینش نخست در کالبدی نو خواهد بود. آری انسان نخست از خاک آفریده شده،

و در بستر حیات دنیا روز گذرانده، ادامه وجود خود را از طریق نطفه انجام داده و این مراحل می‌است که انسان در کالبدهای جسمانی طی نموده. در روز واپسین که باز نیاز به کالبد افتد، نیز کالبدی متناسب آن نشأت آماده می‌گردد، و روح به آن تعلق یافته، برای حساب و کتاب آماده می‌شود.

و همان‌گونه که در این جهان کالبدهایی را پشت سر می‌گذاشت، و هر دم کالبدی نو برای خود می‌ساخت تا بتواند ادامه حیات دنیوی دهد. در آن جهان نیز کالبدهای گذشته را رها کرده کالبدی نو می‌سازد، و برای ادامه حیات در آن جهان نیز کالبدهای خود را تجدید می‌کند، چنانچه در باره اهل دوزخ آمده: «**کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب**»<sup>۲۹</sup> هرگاه پوست‌هایشان فرسوده گردد و بسوزد، پوست‌های دیگری جایگزین آنها خواهیم نمود، تا امکان تداوم چشیدن عذاب برای آنان میسر گردد.

صدرالمتألهین شیرازی در کتاب «شواهد الربوبیه» از ابوحامد غزالی نقل می‌کند که بازگشت بدن رها شده هنگام مرگ را منکر است، بلکه در بدنی مماثل بدن دنیوی محشور می‌گردد.

وی در مشهد چهارم - که در زمینه اثبات معاد جسمانی بحث کرده - در اشراق ششم با ذکر تنبیهی، سخن شیخ غزالی را چنین می‌آورد:

«شیخ غزالی در مواضع مختلفی از کتابهای خود با صراحت و قاطعیت می‌گوید: معاد جسمانی عبارت از این است که نفس پس از مفارقت از بدن دنیوی، در سرای آخرت به بدن دیگری تعلق می‌گیرد. و او عودت و بازگشت اجزای بدن اول را به کلی انکار نموده، می‌گوید: زید که به سن پیری رسیده است عیناً همان زید است که جوان بود، و زید در سن جوانی عیناً همان زید است که طفل و خرد سال بود و همان زید است که به صورت جنین و با حجم کوچکی در شکم مادر بود، با این که اجزای بدن او در سنین مختلف از میان رفته است و به اجزای دیگری تبدیل یافته. پس در سرای محشر همان زیدی است که در دنیا می‌زیسته در حالی که اجزای بدن دنیوی او به کلی از بین رفته و نفس او به بدن دیگری تعلق

یافته است. سپس می گوید: آنان که ملتزم به عودت و بازگشت اجزای بدن دنیوی اند مردمانی مقلد و عاری از درایت اند.<sup>۳۰</sup>

آنگاه صدرالمتألهین شبهه تناسخ را مطرح می سازد و می گوید: از این، فرق میان تناسخ و حشر مفهوم نشد، زیرا اگر نفس بعد از مفارقت از بدن مجدداً به همان بدن پس از تجمع اجزای متفرقه تعلق گیرد، حشر است. و اگر به بدنی دیگر که جدیداً احداث شده باشد تعلق گیرد، تناسخ است!

ولی غزالی خود جواب این شبهه را داده و اساساً شبهه تناسخ مبتنی بر فرض بازگشت روح پس از مفارقت، به بدنی دیگر در این جهان می باشد، و لازمه آن انکار حشر است. ولی حشر در بدنی دیگر در جهان آخرت است، که نقطه مقابل تناسخ می باشد.

اساساً صدرالمتألهین در جواب شبهه «آکل و مأکول» همین راه را پیموده، می گوید: جواب این اشکال نیز با توجه به گفتار سابق ما واضح و آشکار است، زیرا گفتیم: جسم اخروی غیر از جسم دنیوی است. مضافاً به اینکه ایمان و کفر صفت نفس اند نه جسم. و نفس قابل اکل نیست. پس آنچه که مأکول شده است جسم مؤمن است نه نفس او، و نفس او باقی است که با بدنی غیر از بدن مأکول شده محشور خواهد شد. و متکلمین در این مقام در پاسخ اشکال مذکور سخنانی ایراد کرده اند بسیار شگفت انگیز که شایسته آن نیست که عقلاً اوقات خویش را به نقل آن سخنان مصروف بدانند و بدین سخنان، خویش را از اکتفا به صورت شرع مبین و عمل به ظواهر احکام باز دارند.<sup>۳۱</sup>

ولی ظاهر برخی دیگر از آیات قرآنی آن است که همین کالبدهای دنیوی اعاده می گردند. مانند آیات گواهی دادن چشم و گوش و دست و پا و پوست، که گواه شدن در صورتی است که گواه در هنگام جرم - حضور داشته باشد.

«حتی اذا ما جاؤوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون. و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء. و هو خلقکم اول مرّة و الیه ترجعون. و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لابصارکم و لاجلودکم. و لکن

ظننتم ان الله لا يعلم كثيراً مما تعملون. و ذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم ارداكم فاصبحتم من الخاسرين.»<sup>۳۲</sup>

وقتی به آن می‌رسند، گوشها و چشمها و پوستهای تشنان به آنچه کرده‌اند گواهی می‌دهند. آنها به پوستهای تشنان می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟! پوستها در جواب می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به سخن در آورده ما را گویا ساخته، و او شما را نخستین بار آفرید و بازگشت شما به سوی او است. شما اگر گناهاتان را پنهان دارید نه به جهت آن بود که از شهادت گوش و چشمتان و پوستهایتان بیم داشتید. بلکه شما گمان می‌کردید که خداوند بسیاری از اعمال را که انجام می‌دهید نمی‌داند. آری این گمانی است که شما به پروردگارتان گمان برده‌اید که موجب سقوط شما گردید و از زیان‌کاران گردیدید.

«یوم تشهد علیهم ألسنتهم و ایدیههم و ارجلهم بما كانوا یعملون.»<sup>۳۳</sup>

روزی که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به آنچه کرده‌اند گواهی می‌دهند.

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون.»<sup>۳۴</sup>

امروز بر دهانشان مهر زده، دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان گواهی می‌دهند به آنچه برای خود کسب کرده‌اند.

و همچنین آیاتی که دلالت دارند: انسانها از قبر برمی‌خیزند. و آنچه از قبر برمی‌خیزد کالبد است نه روح و نیز آیاتی که می‌گوید: استخوانهای پوسیده را از نو باز می‌گردانیم. یا مانند زمین مرده که با ریزش باران زنده می‌گردد انسانها اعاده می‌گردند. تمامی این آیات دلالت دارند که همان بدن اولیه که هنگام مرگ رها شده باز می‌گردد.

سه امر مستفاد از آیات، با نظریه آفرینش کالبد جدید، ظاهراً منافات دارد:

۱- گواه شدن اعضاء و جوارح، که می‌بایست در هنگام ارتکاب جرم حضور داشته باشند.

۲- حشر انسانها از قبر انجام می‌گیرد، که جایگاه بدنهای رها شده است.

۳- استخوانهای پوسیده از نو زنده می‌گردند. و سرانگشتان بازگردانده می‌شوند.

اینک آیا می‌توان توجیه معقولی برای آنها در نظر گرفت که با نظریه فوق سازگار آید؟





اما امر اول: گواه شدن، فرع احساس و شهود جرم است آنکه احساس جرم می‌کند روان است نه کالبد.

پس آیات مربوطه را می‌توان این‌گونه تفسیر نمود: که آن قسمت از روح که تعلق به چشم و گوش یا دست و پا دارد، چنین شهادتی می‌دهد.

دلیل بر این مدعی، آنکه چه بسا، ذرات اعضاء و جوارحی که هنگام جرم حضور داشته‌اند، هنگام مرگ از میان رفته تبدیل به ذرات دیگر شده‌اند، لذا آن ذرات اولیه که هنگام وقوع جرم حضور داشته، در روز رستاخیز حضور نخواهند داشت تا شهادت خود را ایفا کنند.

و اگر بگوییم که هنگام تجدید ذرات، شهادت خود را همراه با ویژگیهای دیگر، تحویل ذرات جدید داده‌اند. نباید فراموش کرد که شرط اصلی شهادت این است که از حضور خود در موقع ارتکاب جرم حکایت کند، نه از قول دیگری که به او خبر داده است، زیرا در این صورت اخبار از غیر است نه شهادت.

لذا باید گفت: شهادت جوارح و اعضاء، همان شهادت روح است، منتها آن قسمت از شهادت که به این اعضاء تعلق یافته، یا آنکه مقصود، نتیجه شهادت است که به این صورت مطرح شده، مانند: «شاهدین علی انفسهم بالكفر»<sup>۳۵</sup> که این شهادت شهادت حال است نه قال، کما اینکه مقصود از نطق، نطق حال است نه قال، همانند اقرار انسانها در نهاد فطرتشان: «**و اشهدهم علی انفسهم انست برکم قالوا بلی شهدنا**»<sup>۳۶</sup>

علامه طباطبایی - درباره نطق و سخن گفتن جمادات - گوید: مقصود، ظهور حال است، زیرا حقیقت «قول» «اظهار ما فی الضمیر» است: آنچه در درون دارد ظاهر سازد، خواه با لفظ باشد یا عکس العمل دیگری که نشانگر حقیقت درونی او باشد.<sup>۳۷</sup>

پس شهادت هرگونه عکس العملی است که اعضاء و جوارح از خود نشان دهند، به گونه‌ای که نشانگر کارهای گذشته بوده و به مثابه سخن گفتن و شهادت دادن باشد.

مثلاً در همین زمینه، خداوند از زمین خبر می‌دهد: «**یَوْمَئِذٍ تَحْدُثُ اَخْبَارُهَا**»<sup>۳۸</sup> زمین در آن

روز، از آنچه بر وی گذشته خبر می‌دهد، یعنی: کارهای انجام شده در روی زمین آشکار می‌شود، لذا شهادت جوارح و اعضاء همانند حدیث گفتن و خبر دادن زمین است که آنچه بر وی گذشته ظاهر می‌گردد.

فخر رازی سه قول درباره شهادت دادن جوارح و اعضاء بیان داشته، قول سوم: آنکه حالاتی از اعضاء و جوارح ظاهر می‌گردد که دلالت بر وقوع کردارهای انسان دارند، و این دلالتها را شهادت گویند، مانند آنکه می‌گویند: جهان شهادت می‌دهد که حادث است، زیرا تغییرات احوال آن بر حدوث آن شهادت می‌دهد.<sup>۳۹</sup>

و درباره آیه میثاق نیز چنین برداشتی دارد و با عنوان قول ثانی - که بی اشکال می‌داند - مطرح کرده است.<sup>۴۰</sup>

و اما حشر انسانها که از گور برمی‌خیزند، و گور جایگاه بدنها است، دلیل قاطعی بر حشر بدنهای فرسوده اولیه نیست، زیرا ظهور اولیه این گونه تعبیر، به خود انسان مربوط می‌گردد، انسان که حقیقتی ورای بدن است از گور برمی‌خیزد، خواه با همان بدن پوسیده اولیه باشد یا با بدنی نو که خداوند آن را از خاک، مجدداً آفریده باشد.

و ظاهر تعبیر قرآن صورت دوم است، زیرا با تعبیر «بقادر أن یخلق مثلهم» آمده:

«قالوا أإذا كنا عظاماً ورفاتاً أأننا لمبعوثون خلقاً جدیداً. او لم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض بقادر علی أن یخلق مثلهم.»<sup>۴۱</sup>

گفتند: آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده شدیم، بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده قادر است مانند آنان را بیافریند؟!

علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌فرماید:

«احتج علیهم بان خلق البدن اولاً یثبت القدرة علیه و علی مثله الذی هو الخلق جدید للبعث، فحکم الامثال واحد. فالمماثلة انما هی من جهة مقایسه البدن جدید من البدن الاول، مع قطع النظر عن النفس التي هی الحافظة لوحدة الانسان و شخصيته. و لا ینافی

ذلک کون الانسان الأخرى عين الانسان الدنيوى لأمثله، لان ملاک الوحدة والشخصية هي النفس الانسانية، و هي محفوظة عندالله سبحانه غير باطله و لامعدومة. و اذا تعلقت بالبدن المخلوق جديداً كان هو الانسان الدنيوى. كما ان الانسان فى الدنيا واحد شخصى باقى على وحدته الشخصية مع تغير البدن بجميع اجزائه حيناً بعد حين»<sup>٤٢</sup>

از اين عبارت به خوبى برداشت مى شود که انسان در آخرت در کالبدى نو محشور مى گردد، و کالبد پوسيده را رها مى نمايد همان گونه که در دنيا بدنهابى را رها ساخته و از نو در بدنهابى تازه به زندگى ادامه داده است.

**و اما مسئله احيا، عظام: (از نو زنده کردن استخوانها) و تسويه بنان: (ساختن**

**سر انگشتان)**

«قال من يحيى العظام و هي رميم. قل يحييها الذى انشأها اول مرة و هو بكل خلق

عليم»<sup>٤٣</sup>

گفت: چه كسى اين استخوانها را كه پوسيده است زنده مى گرداند؟! بگو: زنده مى گرداند آنكه بار اول آن را ايجاد کرده و او به هر آفرينشى دانا است.

«أيحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلى قادرين على ان نسوى بنانه»<sup>٤٤</sup>

آيا انسان گمان مى برد كه استخوانهاى او را هرگز گرد نمى آوريم، آرى قادر هستيم كه سرانگشتان او را بسازيم.

ظاهر اين قبيل آيات آن است كه استخوانها جمع آورى شده از نو احيا مى گردند، و حتى سرانگشتان به حالت اوليه خود بازمى گردند.

ولى با دقت عميق در اين آيات و آيات مشابه، روشن مى گردد، كه مقصود جمع آورى استخوانهاى پوسيده و احياى خود آنها نيست، بلكه مقصود همانند آنها است.

در آيه نخست از (انشاء) سخن به ميان آمده كه همان آفرينش جديد است، مى گويد: احياى عظام همانند انشاء آنها صورت مى گيرد، انشاء عظام از خاك صورت گرفته، پس انشاء مجدد نيز از خاك صورت خواهد گرفت.

اساساً (دار آخرت) نشأت جدید می‌باشد، همه چیز از نو بنیاد می‌گردد:

«فانظروا كيف بدأ الخلق ثم الله ينشئ النشأة الآخرة.»<sup>۴۵</sup>

بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرد، سپس خداوند به همین گونه جهان آخرت را ایجاد می‌کند.

از این آیه به خوبی روشن می‌گردد که نشأت آخرت همچون ابتدای خلقت، از نو بنیاد می‌گردد.

در آیه دیگر آمده: «و ننشئکم فیما لاتعلمون و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لاتذکرون.»<sup>۴۶</sup> ما شما را در آفرینشی جدید که از چگونگی آن اطلاع ندارید، می‌آفرینیم، گرچه از آفرینش در جهان نخست (دنیا) آگهی یافته، پس چگونه است که متذکر نمی‌شوید. یعنی همان گونه که این جهان نشأت نخست بوده، و از آن آگهی یافته‌اید، همان گونه در آن جهان نشأت واپسین می‌باشد.

پس مقصود از «احیاء عظام» نشأت جدید است که بنیاد آن از نو گذارده می‌شود، و مقصود از «عظام» استخوانهای بدن انسان است که از نو ساخته می‌شود، نه آنکه همان استخوانهای پوسیده بازگردانده می‌شود.

از این رو، تفسیر آیه دوم نیز روشن گردید، که مقصود از «عظامه» و «بنانه» نه همان استخوانهای اولیه و سرانگشتان اولیه است، بلکه: استخوانهای بدن انسان و سرانگشتان دست انسان است که از نو ساخته می‌شوند.

لذا معنای آیه چنین می‌شود:

ایا انسان گمان می‌برد که استخوانهای بدن او، جمع‌آوری نمی‌شود، آری ما توانا هستیم که سرانگشتان او را از نو بسازیم.

پس مقصود از جمع‌آوری مجدد استخوانها، همان ساختن مجدد آنها است مانند ساختن مجدد سرانگشتان.

## پانوشتها

- ۱- شرح تجرید- علامه حلی- ص ۴۰۶.
- ۲- بحارالانوار، ج ۷، ص ۴۷.
- ۳- بیس ۷۸.
- ۴- اسراء ۴۹.
- ۵- همان ۹۸-۹۹.
- ۶- قیامه ۳-۴.
- ۷- حج ۷.
- ۸- بیس ۵۱.
- ۹- همان ۵۲.
- ۱۰- طه ۵۵.
- ۱۱- نوح ۱۷-۱۸.
- ۱۲- اعراف ۲۵.
- ۱۳- فاطر ۹.
- ۱۴- ق ۱۷.
- ۱۵- سجده ۱۱.
- ۱۶- بیس ۷۸.
- ۱۷- پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۳۵۴.
- ۱۸- کافی، ج ۳، ص ۲۵۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۱.
- رقم ۲۲: روایت از نظر سند معتبر است، زیرا راوی از مصدق بن صدقه (عمرو بن سعید مدائنی) است و وی صریحاً توثیق شده رجوع شود به: معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۰۴، رقم ۸۹۱۵.
- ۱۹- مرءة العقول، ج ۱۴، ص ۲۴۱.
- ۲۰- تفسیر منسوب به امام، ص ۲۷۸. بحارالانوار، ج ۷، ص ۴۳، رقم ۱۹.
- ۲۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۲، ۴۲۸، ۴۹۹، ج ۳، ص ۲۸. و نیز صحیح بخاری و مسلم و غیره.
- ۲۲- مرءة العقول، ج ۴، ص ۲۴۲-۲۳۹.
- ۲۳- شواهد الربوبیه، شرح و ترجمه جواد مصلح، ص ۳۹۴-۳۹۲.
- ۲۴- سجده ۷.
- ۲۵- حج ۵.
- ۲۶- انبیاء ۱۰۴.
- ۲۷- ق ۱۵.
- ۲۸- طه ۵۵.
- ۲۹- نساء ۵۶.
- ۳۰- شواهد الربوبیه، شرح و ترجمه جواد مصلح، ص ۳۹۰.
- ۳۱- همان، ص ۳۸۷.
- ۳۲- فصلت ۲۳-۲۰.
- ۳۳- نور ۲۴.
- ۳۴- بیس ۶۵.
- ۳۵- توبه ۱۷.
- ۳۶- اعراف ۱۷۲.
- ۳۷- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۳. و رجوع شود به مقاله نویسنده درباره قول در قرآن در مجله بیّنات، شماره ۴، ص ۷۰.
- ۳۸- زلزال ۴.
- ۳۹- تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۱۶-۱۱۵.
- ۴۰- همان، ج ۱۵، ص ۵۰.
- ۴۱- اسراء ۹۸.
- ۴۲- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۲۴.
- ۴۳- بیس ۷۸.
- ۴۴- قیامه ۴.
- ۴۵- عنکبوت ۲۰.
- ۴۶- واقعه ۶۲-۶۱.